

فهرست

پیشگفتار مجموعه: بازخوانی متون	نه
مقدمه‌ی ویراستار	سیزده

سوانح

حدیثِ عشق در حروف نیاید و در کلمه نگنجد	۳
راهش به خود بر عشق است	۴
نهایتِ علم به ساحلِ عشق است	۶
روی در کار آوَرَد و باک ندارد، تا درست آید	۹
او مُرغِ اَزَل است، اینجا که آمده است، مسافرِ اَبَد آمده است	۱۱
معشوق را عاشق دریابد	۱۳
از خودی برهد، آن‌گاه او را فراسرد و از او فراتر رسد	۱۵
ندامم تا عاشق کدام است و معشوق کدام	۱۸
هنوز سلطانِ عشق تمام ولایت بنگرفته است	۲۰
تا بدایتِ عشق بُود، قوت از خیال خورَد	۲۱
خود را از برای او خواهد و جان در باختن بازی داند	۲۳
او را که وجودش زَحمت بُود، سازِ وصال از کجا آید؟	۲۶
عاشق را «بود» خود زیان کند، تا از سود و زیان برهد	۲۸
اگر معشوق را بیابد، او را آن نَفَسِ پروای او نبُود	۳۰
هر زمان، عاشق و معشوق از هم بیگانه‌تر باشند	۳۳
چون به کمال رسد، قوت هم از خود خورَد، بیرون کاری ندارد	۳۷
تا هیچ خود را نباشی و بل که خود هیچ باشی	۳۹
نکوشد در چیزی که در او هیچ اختیاری نیست	۴۱

پیوست:

مکتوباتِ عین‌القضاتِ همدانی

- ۴۵ چون طلب کنی، بیابی
- ۴۶ راه از رفتن برسد
- ۴۸ بیاید ترسیدن از آن خدایی که داند که فردا چه خواهد بودن
- ۴۹ از آن چه نباید پاک گردد و خود را دریاختن گیرد
- ۵۰ حادث از خود در وجود نیاید
- ۵۲ چندین هزار عالم هست که تو یکی از آن نمی دانی و نمی بینی
- ۵۵ خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص می کرد
- ۵۶ جان هر بزرگی در آن عالم آفتابی ست یا ماهی یا ستاره ای
- ۵۹ آن را که به خود بُود و خودبین بُود، دوستی ما را نشاید
- ۶۰ چون تو را هیچ عَجَب نیامد، همه عَجَب بینی
- ۶۲ تُهی کردن برای پُر کردن بُود و پُر کردن برای تُهی کردن
- ۶۵ استمداد از آفتاب به زبانی می کن که او رد نکند
- ۶۷ چون بدانی عالم باشی، نه چون بخوانی یا بشنوی
- ۶۹ کوه پاره گردد، اما دل آدمی پاره نگردد
- ۷۰ مپندار که تو اهل آنی که با تو این اسرار بر صحرا نهند
- ۷۳ شاگرد باش، عشق تو را بس اوستاد
- ۷۵ راه یقین دراز راهی است و راه بران روی درکشیده اند
- ۷۷ «یاسین» بگوید و «طاسین» بگوید و «حامیم» بگوید
- ۷۹ علم اَزَل چون دریایی دان و همه ی عوالم را کم از قطره ای دان در آن دریا
- ۸۲ اوست که اوست و هر چه هست به او هست است
- ۸۳ مُریدان زهره ی آن ندارند که بر پیران ثنا گویند
- ۸۶ راه ها به حق بسیار است
- ۸۸ او را هزار و یک نام است و از حدود و حصر بیرون است
- ۹۰ بازرگانی به بددلی نتوان کرد
- ۹۲ پیش از آن که یک قَدَم در وادی طلب برگیری، دعویِ اصلی می کنی؟
- ۹۴ عاشقی باید تا سخن عاشقان تواند شنود
- ۹۷ هر که سالک بُود، لابد هر روز به منزلی بُود

فهرست

- ۹۹ احکامِ عاشقانِ دیگر است و احکامِ عاقلانِ دیگر
- ۱۰۲ جَزْر و مَدِّ دریا به اختیارِ من نیست
- ۱۰۳ جمال است و کمال است و جلال است و دلال است
- ۱۰۶ اگر استعدادی هست، روزی بُود که برسی
- ۱۰۸ مجنونِ صفتی باید تا در دامِ لیلی تواند افتاد
- ۱۱۱ چون جلالِ اَزَل بتابد، تو را رَخْت بر باید بست
- ۱۱۳ جلال همه جمال گردد و قَهْر همه لُطف باشد و شَر همه خیر بُود
- ۱۱۵ از دستِ دوست، چه غسل و چه حَنْظَل
- ۱۱۷ فَرَاشه که عاشقِ آتش آمد، چه کند که خود را بر آتش نزند؟
- ۱۲۰ زهی کمالِ عشق!
- ۱۲۳ در فرمانِ تاختنِ دیگر است و خود را در ارادتِ معشوقِ باختنِ دیگر
- ۱۲۴ از سوداهای عاشقان هم عاشقان خبر دارند
- ۱۲۸ سلطان در خیمه نیست
- ۱۳۰ شادیِ وصالِ تو را به چه کار آید؟
- ۱۳۱ مشرق و مغربِ دلِ دوستان است
- ۱۳۳ وقتِ تنگ است و انبساطِ نمی یارم کرد

فهرست‌ها

- ۱۳۷ واژه‌نامه‌ی «سوانح»
- ۱۴۳ واژه‌نامه‌ی «مکتوبات»
- ۱۵۵ نامنامه
- ۱۵۷ آیات
- ۱۵۸ روایات